

سوسیالیسم ممکن

پایان دوران مستبدین ولو "روشن بین" آنها

برای دستیابی به این اهداف باید به سلطه گروه‌های مالی و صنعتی بر ملت پایان داد و این نیازمند ملی شدن و ناسیونالیزه کردن است. باید روی این نکته تکیه کرد که ملی بودن وسائل بزرگ تولید و مبادله یک ضرورت است. اما تجربه ملی شدن ها نشان می دهد که این امر نمی تواند یک هدف فی نفسه محسوب شود. ملی شدن یک وسیله است. به همین دلیل به نظر ما شکل دولتی تنها شکل مالکیت در سوسیالیسم نیست. ما نقش لازم مالکیت‌های کوچک و متوسط صنعتی، دهقانی و بازرگانی را می پذیریم. این پذیرش هم به معنای آن نیست که حکم اعدام این شکل از مالکیت را از قبل صادر کرده باشیم و فعلا متهم را تا زمان اجرای حکم آزاد بگذاریم. مسئله آن نیز نیست که تصور کنیم که تمرکز یا اجتماعی کردن بخش کوچک و متوسط خصوصی از نظر اقتصادی نابخردانه است. ما تناقضی میان وجود مالکیت های کوچک و متوسط با سوسیالیسم به نحوی که آن را درک می کنیم نمی بینیم.

کلینتوزاسیون یا کلکتیو را نمی توان یک فرمول جادویی تصور کرد که قادر به حل همه مسائل می باشد. تجربه کشورهای سوسیالیستی اروپا این واقعیت را نشان می دهد. سوسیالیسم خودگردان، سوسیالیسم سربازخانه ای نیست و با هرگونه تلاش برای یکسان سازی بیگانه است. ملی شدن هم به معنای دولتی شدن و سپس حفظ و تحمیل همان معیارهای تحمیلی سود آوری سرمایه داری نیست. این واقعیت را ما از جمله در فرانسه آشکارا می بینیم که چگونه بسیاری از موسسات ملی شده به گاو صدمن شیرده بخش خصوصی تبدیل شده‌اند و به وسیله تجدید ساختار سرمایه داری درآمده‌اند. ملی شدن یکی از وسائل ضرور برای حرکت در سمت یک اقتصاد مختلط نوین است. اقتصادی که در آن بخش عمومی گسترش یافته، دمکراتیزه شده و در رابطه تنگاتنگ با یک بخش وسیع خصوصی قرار دارد. اقتصادی که در آن مالکیت خصوصی و دیگر اشکال مالکیت تضمین شود و به تولید ثروت و جلوگیری از تباهی سرمایه ملی بطور منظم مساعدت گردد.

هم اکنون دستاوردهای مترقی بخش خدمات عمومی و دولتی، به زیان کارکنان و کارایی این خدمات منظم مورد دستبرد و تجاوز قرار دارد. اسراف کاری های دستگاه بورکراتیک و مدیریت دولتی غیردمکراتیک، بخش دولتی و ملی شده را بشدت تضعیف کرده است. معیارهای سودآوری مالی سرمایه داری به بخش عمومی نیز تحمیل شده است، در حالی که هدف بخش عمومی و ملی شده رفع نیازهاست و نه سودآوری. بدین ترتیب اقتصاد مختلط دولتی- خصوصی هر روز بیش از پیش تحت سلطه بخش خصوصی قرار می گیرد. ما معتقدیم که باید این روند را متوقف و معکوس ساخت و در سمت اقتصادی مختلط گام برداشت که در آن بخش عمومی نقش موتور محرکه یک رشد نوین را ایفا کند. رشدی که پاسخگوی نیازهای امروزی ما باشد و اصول برابری و همبستگی پایه آن قرار گیرد. اقتصاد مختلطی که مطالبات کارگران و کارکنان را در نظر گرفته و به تکامل مهارت ها، حقوق و ابتکارات آنها یاری رساند.

اگر چارچوب ملی شدن ها اینگونه و با این اهداف باشد می توان به ضرورت همکاری های ملی و بین المللی و تعمیق آن در همه عرصه ها پاسخ گفت. ما اکنون پیش از هر زمان دیگری به این همکاری ها نیاز داریم. اما حرکت در جهت همکاری را نمی توان ادغام هرچه بیشتر در نظام تقسیم کار بین المللی دانست، نظامی که بزرگترین دولت‌های سرمایه داری و گروه‌های چندملیتی در چارچوب منافع و رقابت‌های خود به آن شکل داده اند.

شکوفایی و رشد ملت‌ها در سطح جهان نیازمند آن است که همه خلق‌ها از یک همکاری بین‌المللی، بدون تبعیض و سلطه بهره‌مند شوند. تجربه نشان داده است که اگر برای بقاء باید همکاری کرد، برای همکاری نیز لازم است که به بقاء ادامه داد. بنابراین باید همکاری را براساس منافع متقابل همه خلق‌ها، صرفنظر از شمال، جنوب و یا شرق سازمان داد و همکاری علمی، فنی، صنعتی، کشاورزی، مالی، تجاری و فرهنگی را به منظور تقویت امکان‌های مثبت و ملی هر یک از ملت‌ها گسترش بخشید.

چنانکه می‌بینیم، همه شرایط حکم می‌کند، که خلق‌ها به مبارزه با استراتژی سرمایه‌داری برخیزند. این استراتژی می‌کوشد سرمایه‌ها را مجدداً سازماندهی کرده و با حمله به هویت هر ملت، نیروی کار را در مقیاس بین‌المللی به رقابت بکشانند: رقابت درون ملت‌های اروپائی، رقابت میان ملت‌های اروپائی با جهان سوم و حتی میان خود جهان سوم. همه نشانه‌های موجود از ضرورت برقراری یک نظم نوین اقتصادی و سیاسی بین‌المللی حکایت دارند. نظمی که بتواند دشواری‌های عظیم مشترکی را که در برابر بشریت قرار گرفته است حل کند. دشواری‌هایی نظیر فقر، گرسنگی، مسئله انرژی و مواد اولیه، افزایش جمعیت و غیره. برای حل این مشکلات خلق‌ها نمی‌توانند به اقدامات مداخله‌جویانه دولت‌های امپریالیستی، یا نهادهای بین‌المللی تحت سلطه آنها تسلیم شوند. برای حل آنها اقدام آزادانه جامعه بین‌المللی لازم است.

اروپا به شرط آنکه استقلال خود را حفظ کند، می‌تواند و باید در این روند نقش مثبتی بر عهده گیرد. برای کشورهای اروپائی، گسترش همکاری‌های متقابل سودمند به منظور مقابله با وزنه هژمونی تکنولوژی امریکائی و ژاپنی و آغاز گفتگو و همکاری ثمربخش با کشورهای جهان سوم سودمند است. فرو رفتن کشورهای "جنوب" در محرومیت هر چه بیشتر و دگرگونی‌های اروپای مرکزی و خاوری به این ضرورت حدت بیشتری می‌بخشد.

دمکراسی خودگردان

گسترده‌گی و پیچیدگی دشواری‌هایی که باید با آن روبرو گردید و عظمت موانعی که باید از سر راه برداشته شوند، مسئله دمکراسی و قدرت را به شکلی عمیقاً نوین در برابر ما مطرح ساخته است. **دوران مستبدین**، ولو "روشن بین" برای همیشه پایان یافته است و دولت‌ها، حتی اگر برخلاف دولت‌های کنونی، دارای حسن نیت هم باشند، به تنهایی قادر نخواهند بود با چالش‌ها و دشواری‌های دوران ما دست و پنجه نرم کنند.

محصول کردن خواست‌ها و نیازهای دمکراتیک دوران ما در مفاهیم حقوق بشر و حاکمیت ملی و بیانیه‌های دویست سال پیش جزکوته بینی چیز دیگری نیست. دمکراسی مورد نظر کمونیست‌ها را نیز پذیرش این مفاهیم تعبیر کردن، به معنی کوچک کردن دامنه نوسازی‌های استراتژیکی است که کمونیست‌ها در مشی خود بعمل آورده‌اند. ما معتقدیم که بکارگیری تکنولوژی‌های نوین در خدمت جامعه مستلزم مداخله فعال کارگران و شهروندان است. فراتر از این، تحول جامعه نیازمند تضمین آزادی‌ها و حقوق دمکراتیک و گسترش این حقوق و آزادی‌ها به اشکال نوین خودگردانی و عقب راندن انحصار کنونی قدرت است. انحصاری که دسترسی به مسئولیت‌های مدیریت را برای طبقه کارگر ممنوع ساخته است. به همین دلیل برنامه کمونیست‌ها جذب پیشرفته‌ترین دستاوردهای دمکراتیک کنونی و ضمناً پشت سر گذاشتن آنهاست.

مفاهیم حقوق بشر، دموکراسی نمایندگی، حاکمیت ملی که با انقلاب فرانسه فرمولبندی عام و جهانشمول یافتند، از نظر تاریخی یک پیشرفت واقعی تمدن محسوب می‌شوند. اما باید آنها را گسترش داد. این حقوق و اصول دمکراتیک عام برای خود دارای تاریخی هستند. این حقوق و اصول نه حاصل یک خرد تجریدی است و نه وحی و الهام این یا آن قشر و طبقه اجتماعی. این حقوق به هیچوجه اعطائی نبودند، بلکه بوسیله مردم و در جریان مبارزه آنها حاصل

گردیده اند. "عام" بودن این اصول و حقوق دمکراتیک نه به معنی آن است که آنها بر فراز زمان و مکان قرارداداشته و جنبه غیرتاریخی دارند و نه به معنی آنست که فاقد محتوای مشخص می‌باشند. این حقوق جنبه حقوق "طبیعی" و "فطری" نیز ندارند، چنانکه نقض خشن و مداوم آنها این واقعیت را به روشنی نشان می‌دهد.

تدوین و فرمولبندی حقوق دمکراتیک در جریان انقلاب فرانسه، نه اتمام کار، که آغاز کار بود و در طول زمان با پیشرفت‌ها و دستاوردهای نوین هرچه غنی‌تر گشته است: حقوق کار، حق اعتصاب، حقوق سندیکائی، حق آموزش و بهداشت و فرهنگ، حقوق زنان و غیره.

بدین ترتیب، تدوین و اجرای حقوق دمکراتیک عام دهه‌ها به طول انجامیده است و هم‌چنان موضوع جنگ و مبارزه است. محافل حاکمه سرمایه‌داری نه تنها مروجین و پایه‌گذاران این حقوق و اصول دمکراتیک نبوده اند، بلکه همواره از آنها مفهومی محدود ارائه داده اند. برعکس، این جنبش انقلابی بوده است که هر روز بیش از پیش مهر و نشان خود را بر این اصول و حقوق دمکراتیک برجای نهاده است.

هیچ چیز، نه تاریخ دیروز و نه واقعیت‌های امروز، موید آن شیوه خودستایشگرانه‌ای نیست که محافل حاکمه کشورهای عمده امپریالیستی به اصطلاح "آزاد" در زمینه دموکراسی و حقوق بشر مدعی آن هستند. برای این که همه مردم و همه خلق‌ها بتوانند از این حقوق دموکراتیک عام بهره‌مند شوند هنوز مبارزه‌ای طولانی لازم است.

در جهان، نقض ابتدایی‌ترین حقوق بشر در کشورهای جهان سوم، در واقع میوه نبرد انگیز تسلط کشورهای سرمایه‌داری بر آنهاست و به موج مهاجرت دامن می‌زند.

در خود کشورهای پیشرفته اروپائی نیز تلاش می‌شود فضای سیاسی روزبه روز بیشتر بسته شود و به حقوق و آزادی‌های بنیادین لطمه وارد می‌آید. امکانات عملی شهروندان برای کسب اطلاعات و مداخله آنها در امور هر روز محدودتر می‌شود.

در شرایط کنونی، ضمن مبارزه برای دفاع از آزادی‌ها، باید مسئله دموکراسی را در تمام ابعاد امروزی آن مطرح کرد و این مسئله در مرکز و قلب نوسازی استراتژیک کمونیست‌ها قرار گرفته است. مسئله دیگر تنها دفاع و تضمین دستاوردهای دمکراتیک نیست، بلکه گسترش این دستاوردها و غنی ساختن آنها به شکلی است که همگان از آن بطور واقعی برخوردار شوند. آزادی و دموکراسی، آن دموکراسی که پاسخگوی نیازهای دوران معاصر باشد بدین طریق هدف و وسیله، دستیابی به "سوسیالیسم خودگردان" می‌شود. این اندیشه کلیدی بود که در زمان خود، کنار گذاشتن "دیکتاتوری پرولتاریا" را توجیه کرد و از آن پس نیز غنای بیشتری یافته است.

بنظر ما، «خودگردانی» آن شکل برتر دموکراسی است که برخلاف انحصار سرمایه‌داری مدیریت، دسترسی واقعی همگان به قدرت، برخورداری از اطلاعات، پیشنهادات، مسئولیت و تصمیم‌گیری را ممکن می‌سازد. آزادی تنها به معنای حق اعتراض نیست. آن را نباید با سیاست "به من مربوط نیست" مخلوط کرد، سیاستی که در واقع منطبق با "رقابت" است و در نتیجه به نفع قویترین‌ها تمام می‌شود. ما از آزادی مفهومی عمیق‌تر و عالی‌تر داریم که بر اساس آن هرکس باید بتواند و امکان آن را بیابد که خود را تحقق بخشد و بطور کامل تحقق بخشد. و آزادی وجود نخواهد داشت، اگر همه انسان‌ها این آزادی را نداشته باشند.

بنابر این دموکراسی را نمی‌توان تنها در شکل حق داشتن نماینده یا پارلمانی آن محدود کرد. مسئله آن است که از فاصله رو به گسترش میان مردم و نهادهای تصمیم‌گیری کاسته شود. این نیاز از کارخانه و موسسات آغاز می‌شود و در همه سطوح و به همه عرصه‌ها گسترش می‌یابد. این دموکراسی مستلزم مفهومی از دولت و سیاست است که حاکمیت را بر اساس حق انتخاب مردم، اما در سمت پایان دادن به واگذاری قدرت تعریف کرده و مفهومی نیرومند از شهروند، از کارخانه تا ملت را دربرگیرد.

چالش های دوران کنونی نه تنها وجود کارگران ماهرتر و آموزش دیدهتر را ایجاب می کند، بلکه مستلزم وجود کارگرانی است که بتواند در همه عرصهها مداخله کنند، مستلزم وجود شهروندانی نه فقط آگاهتر و با فرهنگتر بلکه شهروندانی فعال تر است. بدون این فعالیت و بدون این مداخله، پیشرفت تکنولوژیها و نظامهای نوین روزبروز بیشتر ناممکن است. این همان چالشی بود که کشورهای سوسیالیست سابق بر سر آن متوقف شدند و امروز کشورهای سرمایه داری بزرگ ناتوان از پاسخگویی به آن هستند و برعکس در سمت تشدید انحصار اطلاعات و مدیریت و جلوگیری از مداخله شهروندان حرکت می کنند.